



**جنگ با حقیقت**

به نظر می‌رسد قهرمان تراژیک نمایشنامه ذهنی توفیق الحکیم بیانگر شخصیت ادیب یا یوکاستی نبود بلکه این «حقیقت» بود که قهرمان فعال جنگ در طول نمایشنامه بود. ادیب و یوکاستی مانند مشلینیا و بریسکا در اصحاب کهف به یکدیگر عشق ورزینند و از یکدیگر بیزار شدند و این عمل باعث عدم شناخت حقیقت یکدیگر بودا «قوی‌ترین دشمن برای انسان شیخ است که نام حقیقت را یدک می‌کشد و زندگی ادیب یک مبارزه مستمر است برای رسیدن به حقیقت. او می‌گوید: «حقیقت چیست؟ اگر که شیری درنده و تیزچنگال باشد آن را می‌کشتم و از سر راهمان به دور می‌انداختم. نه ضربه من درونش را می‌شکافت و نه توان دستیابی به مرزهایش را دارم. ولی چیزی که ذهنمان را به خود مشغول داشته است و هم است! شیخ است. به حق حیوانی بالدار است! در هواست و اسلحه‌مان به آن نمی‌رسد و با معماهایش سعادتمان را ناپود می‌سازد!» اگر حقیقت تا این حد قساوت پیشه و ددمنش باشد پس ادیب به دنبال آن نخواهد گشته پس این طبیعت یا سر نوشت اوست. او ملام عباراتی چون «در معرفت غرق خواهم شد» و «من عاشق پژوهش در حقیقت اشیاء هستم» و «من هیچ چیز را به اندازه پژوهش دوست ندارم. زندگی من هم‌اکنون پژوهش است». و ادیب کاملاً آماده است سختی‌ها را به جان بخرد و غیرممکن را انجام دهد تا حقیقت را پیدا کند. «من به خاطر خودم از حقیقت نمی‌ترسم حتی اگر مرا از تخت به زیر کشند». اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که زیربنای تراژیک نمایشنامه توفیق الحکیم بر این عنصر «جستجوی حقیقت» استوار است؛ یعنی چیزی که متناسب با شخصیت نویسنده است. او روزگاری وکیل بوده است و از سوی دیگر این موضوع عنصر اصلی نمایشنامه سوفوکل است یا می‌توان

گفت حداقل بیانگر یکی از ابعاد شخصیت ادیب و یا دیگر شخصیتهای نویسنده مانند «دنیای من» در نمایشنامه «دختران تراخیس» است. بهر حال دوباره بررسی سرچشمه‌های کلاسیک تراژدی تئاتر توفیق الحکیم را بی‌می‌گیریم. در جریان مبارزه ادیب حکیم برای یافتن حقیقت در گریزهای دیگری صورت می‌گیرد. جنگ میان اراده انسان و اراده خدایان و میان راست و دروغ. به این گفتگوی ادیب و ترسیاس (تیرسیاس) توجه کنید:

ترسیاس: به تو هشدار می‌دهم از جنگ با حقیقت دست برداری.

ادیب: پس چرا تو با آسمان می‌جنگی ترسیاس؟ آیا فکر می‌کنی دانایتر و پایدارتر و بیناتر از من هستی؟ ترسیاس: هیچکس بیناتر از شما نیست ادیب و من معتقدم در جهان هستی بااراده‌تر و دانایتر از ما نیست. آری ترسیاس توفیق الحکیم مثل شخصیت ترسیاس سوفوکل عارفی بزرگه امین اسرار آسمان و زندگان نیست بلکه خود را نه تنها نداده بلکه از نظر منزلت نیز خود را برتر از او می‌داند. ترسیاس کاری را که ادیب کرده و یا کسی که با آن زندگی می‌کند جرم نمی‌داند. ترسیاس از نظر شخصیتی کوردل و خبیث است. ادیب به توصیه کرتون و همسرایان که نقش مردم طیبه را ایفا می‌کنند به دنبال او می‌فرستد. چرا که این عارف نزد سوفوکل مورد اعتماد ادیب و تکیه‌گاه مردم به شمار می‌آید. ادیب او را گرمای می‌دارد. تقدیس می‌کند و با تواضع از او التماس می‌کند که راه درمان طاعون را به او نشان دهد و حقیقت را بر او آشکار سازد. ولی این عارف از کشف اسرار سر باز می‌زند. ادیب بر او خشم می‌گیرد. تهدیدش می‌کند و به او اهانت می‌کند. و آنکله که ادیب به سرحد جنون می‌رسد ترسیاس ناچار می‌شود اعلام کند ادیب خود، قاتل پدر خویش یعنی لایوس است. برای



شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



پیشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رسال جامع علوم انسانی

مجلس شورای ملی  
روزنامه

روزنامه

روزنامه

روزنامه

روزنامه

روزنامه

روزنامه

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
الذين هم خير الامم  
والاشرس النعمان  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
الذين هم خير الامم  
والاشرس النعمان  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
الذين هم خير الامم  
والاشرس النعمان  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
الذين هم خير الامم  
والاشرس النعمان  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
الذين هم خير الامم  
والاشرس النعمان  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

پس از قتل لایوس شروع می‌شود. نویسنده این ارقام را براساس فرزنلن ادیپ به ویژه آنتیگونه که به سن رشد و بلوغ رسیده است تنظیم کرده است. سوفوکل رقمی را ذکر نمی‌کند و در فضای مبهم و پیچیده حوادث پنهان می‌دارد به ویژه حادثه کشتن لایوس که توفیق الحکیم برای اولین بار از او زبان کرئون نام می‌برد.

قبل از اینکه بیایی این سرزمین حاکمی به نام لایوس داشت.

ادیپ: نامش را شنیده‌ام ولی هرگز او را ندیده‌ام.

کرئون: این شاه کشته شد.

ادیپ: کشته شد؟

اینجا خوانندگان با ما هم عقیده‌اند که این غیر منطقی است که ادیپ از چگونگی قتل لایوس بعد از این همه سال بی‌خبر باشد. ادیبی که برای یافتن حقیقت اشیاء اینگونه کنکاش می‌کند، کمترین اطلاعی از لایوس ندارد. تا اینکه یوکاستی مشخصات او را می‌گوید: «او مردی بلندقامت با موهای نقره‌ای مجعداً و صورت او شبیه صورت تو بود» و توفیق الحکیم ادامه می‌دهد: «هرگز فکر نمی‌کردم که پایه‌های حکومت من بر خون استوار شده باشد. همسرایان با شیون و زاری این دیالوگ را همراهی می‌کنند: «شاه ما کشته شد؟»

ادیپ: کی این اتفاق افتاد؟

یوکاستی: همه مردم می‌دانند که این حادثه کمی قبل

از شاهی تو اتفاق افتاد.»

اینجا ابهامی هدفمند در رابطه با قتل لایوس وجود دارد. یوکاستی هم درست همان حرف کرئون را می‌زند. این تناقض گویی یا اشتباه در نمایشنامه توفیق الحکیم امری طبیعی است چرا که همین امر در نمایشنامه ادیب سوفوکل اتفاق افتاده است. آنجا نیز ادیب سالها از قتل پدر بی‌خبر بوده است. از همسر کنونی‌اش نیز نمی‌پرسد. او سالیان درازی در پی کشف حقیقت بوده و کورتنه تادلفی و بعد طیبه را زیر پا گذاشته است. کرئون درباره قتل لایوس حرف می‌زند ولی سخنی از قاتلان به میان نمی‌آورد. ادیب سوفوکل نیز همه چیز را فراموش کرده است یا خود را به فراموشی می‌زند. همه این حوادث تغذیه‌کننده عامل شک است و عاطفه‌اش را در راستای معرفت حقیقت تقویت می‌کند.

لرسطو این عنصر را در نمایشنامه ادیب شهریار تازمانی که خارج از حوادث دراماتیک اتفاق می‌افتد عنصر «غیر معقول» می‌نامد.

توفیق الحکیم صد درصد از این «لغزش» اطلاع داشته و به همین دلیل سعی می‌کند تعلیق زنده و آشکار در زمان گفتگو ایجاد کند:

ادیپ: من موضوعی را از تو پنهان کردم یوکاستی. همانطور که تو ماجرای قتل لایوس را از من پنهان داشتی. یوکاستی: من چیزی از تو پنهان نکردم. شرح آن ماجرا یادم نمی‌آید مگر اینکه از ما بخواهند آن را بازگوییم یا وادار شویم آنرا واژگونه تعریف کنیم. دیگر اینکه این موضوع برای من زیبا و دلچسب نبود. به همین دلیل ضرورتی ندیدم آنرا

این انسانی که فرماندهی را به دست گرفته و به ابوالهول یورش برده تا معمایش را حل کند، و از آنچه که در خانه‌اش می‌گذرد بی‌خبر مانده. چه نگون بخت است این انسان، که در اعماق سیر می‌کند ولی تنها چیزی که نصیب او می‌شود شقاوت است.»

از آنجا که پایان نمایشنامه توفیق‌الحکیم برای ما مبهم است از افکار میانه‌رو او که در کتابش به نام «میانه‌روی» استفاده می‌کنیم و چنین می‌نویسد: «در نمایشنامه ادیب قدرت جامعه بر من آشکار شد.» وقتی به ادیب گفتند با ملارت ازدواج کردی آنرا قبول نکرد چرا که او فقط یک زن دید با همه قابلیت‌های زنانه‌اش او می‌خواست جاودانه بماند درست مثل مشلینیا (در اصحاب کهف)، و مبارزه کند و روی سر خانواده‌اش باشد در حالی که یوکاستی - شخصیت بریسکا - را دارد. او نمی‌توانست این را تحمل کند. قوانین جامعه ریشه در اعماقش دارد پس دستور مرگ را صادر کرد و خود را به دار آویخت و در همین کتاب نیز می‌گوید: «من هرگز به اشخاص نپرداختم‌ام که طالب خیر یا شر مطلق باشند. انسان از نظر من دارای بهایی ثابت است... خیر و شر، بیماری و سلامت و قدرت و ضعف دارد. انسان به عقیده او قطعه‌ای از این جهان پویاست و می‌بایست شرایط حرکت را برای او فراهم آورد؛ برای ایجاد مقابله یا تعادل...»

با این همه قهرمانان توفیق‌الحکیم و در رأس آنها ادیب در نهایت تسلیم سر نوشت خود می‌شوند و به ضعف خود اعتراف می‌کنند که این موضوع از شکوه و عظمت آنها می‌کاهد و نویسنده در کتاب به این موضوع اشاره می‌کند: «انسان از نظر من در نهایت در برابر سر نوشت خویش ناتوان است... سر نوشتی که قوانین و نوامیس دائماً برای او تعیین می‌کنند و در تلاش است که از آنها سرپیچی کند و نابودشان سازد... مشلینیا کوشش می‌کند با مبارزات خویش بریسکا را وادار به انکار زمانه کند. و شهریار در نمایشنامه شهرزاد در ستیز با نوامیس و نابودی آنها دارد. و ادیب با ستیز با قرار دادهای جامعه خواست که با مادرش بماند. با این حال همه در برابر سر نوشت خویش تسلیم نمی‌شوند. آنها مبارزه می‌کنند، حتی اگر علیه محال باشد و این مسئله باید وجود داشته باشد و واجب است. بار دیگر توفیق‌الحکیم در کتاب خود گویی به ادیب شکست خورده می‌گوید: «انسان ضعیف وجود ندارد ولی انسانی که خود را نمی‌شناسد وجود دارد. برخیز و مقاومت کن، به دنبالش بگرد و برای کشف آن و ایجاد توازن بین ناتوانی خود و آن مبارزه کن. چه ستارگان قدرتمندی که بر اثر تراژدی ضعف و ناتوانی بشر نابود نمی‌شوند.» در خاتمه باید گفت توفیق‌الحکیم - همانطور که پیش از این اشاره شد - در آفرینش معادل تمویضی یا تعویض تعادلی موفق نبوده است و ادیب در جنایات و دردها فرو افتاد و نمی‌توان پذیرفت که پس از اطلاع از موضوع شوهر مادر بودن و کاری که انجام داد همان معادل ناتوانی و ضعف در جایگزینی تراژدی بوده است؛ دیگر نویسندگان مصری نیز که سعی داشتند از این تجربه گرانبار و ژرف توفیق‌الحکیم در خلق یک قهرمان ملی استفاده کنند ناکام ماندند.